

«عمر کوتاه است، صناعت طولانی است»:

## تفسیرهای عربی بر نخستین «فصل» بقراط<sup>۱</sup>

فرانقس روزنتال

ترجمه هوشنگ اعلم

نخستین پنج جمله اولین «فصل» بقراط در زبان اصلی یونانی چنین است:

Ho bios brachys, hê de technê makrê, ho de kairos oxys, hê de peira sphalerê , hê de krisis chalepê.

این چند جمله کوتاه، و بویژه هفت واژه نخست، را «مسکماً جزو آن کلماتی از ادبیات جهان که بیش از دیگر کلمات، نقل می‌شود» دانسته‌اند.<sup>۲</sup> به هر حال، این کلمات باعث تأمل بسیار در باره معنی و مفهوم خود شده‌اند و هنوز هم می‌شوند. معنای لفظی سه جمله آخر روشن نیست. مفهوم حقیقی این بیانات ظاهراً حساب شده در ابتدای کتابی

1. «aphorism».

2. Rosenthal, F., «Life is short, the art is long: Arabic commentaries on the first Hippocratic aphorism», in *Bull. of the his. of med.*, vol. XL, No. 3, May - June 1966, pp. 226-245.

3. Nachmanson, E., «Zum Nachleben der Aphorismen», in *Quellen u. Stud. z. Gesch. d. Naturwissensch. u. d. Med.*, III, 4 (*Wellman Festschrift*), 1933, p. 93.

کاملاً علمی، معمای جذابی برای مورخان پزشکی بوده است.<sup>۱</sup>  
 گرچه از روزگار قدیم در باره این «فصل» قلمفرسایی کرده‌اند، ولی مواد ادبی اندکی به یونانی یا لاتینی در این خصوص به ما رسیده است. می‌گویند که روفین آفسوسی<sup>۲</sup> (سایینوس؟)<sup>۳</sup>، سورانوس<sup>۴</sup>، پلوپس<sup>۵</sup> و جالینوس، تفسیرهایی بر آن نوشته بودند، که از این میان فقط تفسیر جالینوس باقی مانده است. دیگر اینکه تفسیری به قلم استیفن آتنی<sup>۶</sup> داریم، که شاید در سده هفتم میلادی می‌زیسته است (و نامهایی را که ذکر کردیم در مقدمه تفسیر استیفن می‌یابیم.<sup>۷</sup> تفسیری لاتینی منسوب به اریباسیوس<sup>۸</sup> را مجعول و احتمالاً متعلق به اواخر دوره قرون وسطی تشخیص داده‌اند.<sup>۹</sup> تا جایی که می‌دانیم، مسلمانان نیز فقط با تفسیر جالینوس آشنا بودند. نسخه خطی ترجمه عربی آن به قلم حنین بن اسحاق [متوفی ۲۶۰ ه. ق.] باقی مانده است.<sup>۱۰</sup> عبداللطیف بغدادی (متوفی

1. Among recent attempts, cf. R. Koch, «Auslegung des ersten Hippokratischen Aphorismus», in *Historische Studien und Skizzen zur Natur – und Heilwissenschaft, Festgabe Georg Stricker*, pp. 1-10 (Berlin 1930), and D. W. Richards, «The first aphorism of Hippocrates», in *Perspectives Biol. and Med.*, V, 1 (1961), pp. 61-64. Richards translates the last three cola as follows: "... And the right time but an instant and the trial precarious and the crisis grievous."

2. Rufus of Ephesos.

3. Rufinus (Sabinus?).

4. Soranus.

5. Pelops.

6. Stephen of Athens.

7. Cf. C. Daremberg and É. Ruelle, *Oeuvres de Rufus d'Éphèse*, p. XXXV (Paris 1879), and the edition of Stephen in F. R. Dietz, *Scholia in Hippocratem et Galenum*, II, p. 238 (Königsberg 1834). The commentary on the first aphorism by Stephen (and others) appears on pp. 246-253.

8. Oribasius.

۹. من از چاپ ۱۵۳۳ م. ونیز استفاده کرده‌ام، یعنی:

*D. Oribasii commentaria in Aphorismos Hippocratis hactenus non visa, Ioannis Guinterj Andernaci ... edita.*

۱۰. نسخه خطی پاریس، ar. 2837 از نسخه‌های خطی متن عربی ظاهراً نسبتاً نادرند. در واقع، نسخه پاریس تنها نسخه‌ای است که در حال حاضر من از وجود آن آگاهم. این نسخه دارای سقطات و غلطی‌هایی است ولی رویهمرفته قابل اعتماد است. این ترجمه باز هم مهارت زیاد مترجم را نشان می‌دهد، که توانسته است یونانی نسبتاً پیچیده‌ای را به عربی واضح در بیاورد.

۶۲۹ هـ. ق. / ۱۲۳۱ م.) از تفسیر دیگری - که از آن اطلاع داشته است - سخن می‌گوید:

تفسیری به قلم یکی از یونانیان، با ترجمهٔ بد («رَدَى التَّغْلُ») و بدعبارت («سَيِّءُ الْعِبَارَةِ») به شیوه‌ای مغایر با فصاحت جالینوس.

مع ذلك، عبداللطیف آگاه بود که فصلِ نَخَسْتِ بقراط می‌بایست چندین مفسر داشته بوده باشد؛ زیرا جالینوس در آغاز تفسیر خود، به «چندین تفسیر» صریحاً اشاره کرده بود.<sup>۱</sup> ترجمهٔ عربی این فصل چنین است:

العُمُرُ قَصِيرٌ وَالصَّنَاعَةُ طَوِيلَةٌ وَالْوَقْتُ ضَيِّقٌ وَالتَّجْرِبَةُ خَطَرٌ وَالْقَضَاءُ عَسِيرٌ.<sup>۲</sup>

تقریباً همه جا ترجمهٔ عربی به این شکل است. فقط در مورد ترجمهٔ «ho de kairos» «oxys» قرائت دیگری هست، یعنی در ترجمهٔ سریانی منتشر شده، تعبیر لفظی «تند و تیز» برای oxys آمده است («eddânâ harrîpâ»)<sup>۳</sup>. در دو نقل قول عربی از سدهٔ سوم هجری قمری، ضَبِيقٌ («تنگ، باریک») به کار نرفته است. علی بن رَبَّانِ طَبْرِي [متوفی ۲۴۷ هـ. ق.] عبارت «وَالزَّمانُ مُسْرَعٌ عَجُولٌ» را دارد<sup>۴</sup> و در تاریخ یعقوبی جملهٔ «وَالزَّمانُ حَدِيدٌ» را می‌یابیم که در آن، «حدید» ترجمهٔ لفظی oxys («harrîpâ») «تیز» است.<sup>۵</sup> یک قرن پس از آن، در منتخبات ابنِ هندوی پزشک [متوفی ۴۲۰ هـ. ق.] یک بار دیگر با صفت

1. Köprülü 885, fol. 1b.

۲. تلفظ خَطَرٌ به عنوان اسم در اینجا لازم است و نسخه‌های خطی این تلفظ را تأیید می‌کنند؛ صفتِ خَطَرٌ (چنانکه هوتسما Houtsma در چاپ خود از کتاب یعقوبی ذکر کرده است) قاعدتاً می‌بایست به صورت مؤنث (خَطْرَةٌ) به کار رفته باشد... اگر کلمه را ضَبِيقٌ بخوانیم، واژهٔ مشکوک برای ما حاصل می‌شود، و واژهٔ عُنُورٌ را ظاهراً باید مردود دانست، گرچه در مبانی نظری، استعمال آن در اینجا ناممکن نیست. از نظر زبان عربی، واژه‌های خَطَرٌ و خصوصاً قَضَاءٌ (در سریانی، بُخْراناً) می‌توانند به آسانی سبب سوء تفاهم‌هایی بشوند.

3. cf. H. Pognon *Une version syriaque des Aphorismes d'Hippocrate*, 3 (Leipzig 1903).

4. cf. at-Ṭabarī, *Firdaws al-ḥikmah*, ed. M. Z. Siddiqi, 5 (Berlin 1928).

۵. یعقوبی، تاریخ، چاپ م. ت. هوتسما، ج ۱، ص ۱۰۷ (لیدن، ۱۸۸۳ م.)؛ ج ۱، ص ۷۶ (نجف، ۱۳۵۸ هـ. ق.). م. کلامورث (در *Zeitschr. d. Deutsch. Morgenländ. Gesellsch.*, XL [1896], p. 196ff.) ثابت کرده است که یعقوبی، ترجمه‌ای غیر از ترجمهٔ حُثَين را (که Tytler در کلکتا در ۱۸۳۲ م. چاپ کرده) به کار برده است. نیز ر. ک.

حاذّ (تیز) روبه‌رو می‌شویم.<sup>۱</sup> در جایهای دیگر، صفتِ ضَيِّق، «تنگ» («محدود») به‌کار رفته است.<sup>۲</sup> شکی نمی‌تواند باشد که ضَيِّق به ترجمه حُنَيْن از تفسیر جالینوس باز می‌گردد.<sup>۳</sup> حُنَيْن این واژه را در ترجمه oxyS بر مبنای جمله‌ای از تفسیر جالینوس بر گزید که خودِ جالینوس در آن، Kairos («زمان، وقت») را oxytatos دانسته و این صفت را چنین توضیح داده است:

... toutesti stenotatos te kai oligachroniôtatos.

۱. بنا بر نسخه خطی اباصوفیه، شماره ۲۴۵۲ (برگ ۳۸ الف) از الکلم الإوحایة [من الحكم اليونانية] ابن هندو. در متن چاپی (قاهره، ۱۳۱۸ ه.ق. / ۱۹۰۰ م. ص ۹۹) جمله معمولی والوقت ضَيِّق آمده است. در متن موقوفه نسخه خطی، جمله والزمان حاذّ جانشین آن شده است....

۲. این جایها شامل این موارد است: همه تفسیرهای روزگاران متأخر، همه نسخه‌های خطی متن فصول که من بررسی کردم (از جمله، نسخه پاریس، شماره 2836)، و ترتیب منظم فصول به وسیله ابوالحسن طاهر بن ابراهیم (ر.ک. بروکلان، GAL، تکلمه ۱، ص ۸۸۸، که در آنجا نسبت او الشجرى و تاریخ رونقش در حدود ۴۹۴ ه.ق. / ۱۱۰۰ م. ذکر شده است). ه. ریتز و ر. والنسر، عطف به نسخه‌های خطی استانبول، اباصوفیه شماره ۳۷۰۶ و راغب پاشا، شماره ۱۴۸۲، از ظاهر الشجرى سخن می‌گویند (در اینجا عیناً از روی متن). نسخه شهید علی پاشا، شماره ۲۰۹۰، مرا به این نتیجه رساند که این نسبت را سیخزی بخوانم (این قرائت در متن ابن ابی اصیبعه، ج ۲، ص ۲۳، نیز یافت می‌شود)....

۳. تاریخ ترجمه تفسیر جالینوس، چنانکه حُنَيْن آن را وصف کرده است

(→ Bergsträsser, G., *Hunain ibn Ishâq über die syrischen und arabischen Galen - Übersetzungen* [Leipzig 1925], text 40, trans. 32f. [Abh. f. d. Kunde d. Morgenlandes, XVII, 2])

شاملی ترجمه بدی به قلم ایوب الرهاوی (Job of Edessa) بود که جبریل بن بختیشوع آن را با نتایج فاجعه آمیزی «اصلاح کرد» و، با مقایسه با متن اصلی یونانی جالینوس، به صورت تقریباً ترجمه جدیدی به قلم حُنَيْن در آمد. این باید یک ترجمه سریانی بوده باشد.... گرچه این موضوع صریحاً ذکر نشده است. حُنَيْن ویرایش جداگانه‌ای از فصول را بدون تفسیر جالینوس به آن افزوده است. [و] به درخواست محمد بن موسی (بن شاکر)، به عنوان نمونه به ترجمه بخشی از کتاب اول به عربی، دست زد. حُنَيْن ترجمه تمام کتاب را انجام داد. وی از مهمترین مطالب تفسیر جالینوس، تألیفی هم به شکل پرسش و پاسخ کرده است. این تألیف او به سریانی است و سپس چهار کتاب اول را خودش به عربی ترجمه کرد ولی سه کتاب باقی مانده را عیسی بن صهاز بُخت به عربی ترجمه نمود (ر.ک. ابن ابی اصیبعه، ج ۱، ص ۱۹۹).

اندک شکی می‌توان کرد که در روزگار اوج فعالیت ترجمه و حتی پس از آن، کسان بسیاری به اندیشه ترجمه تمام فصول یا قطعاتی از آنها به عربی افتادند. مع ذلك، احتمالاً هیچ‌کس دوباره در صدد ترجمه دیگری از تفسیر مطول جالینوس بر نیامد. امین الدوله ابن التلمیذ (متوفی ۵۴۹ ه.ق. / ۱۱۵۴ م. یا ۵۵۱ ه.ق. / ۱۱۵۶ م.) خلاصه‌ای از اثر جالینوس را فراهم کرد. ر.ک. ابن ابی اصیبعه، ج ۱، ص ۲۷۶.

(stenos یونانی، معادل دقیق ضیق عربی است)<sup>۱</sup>. چون ترجمه لفظی «حدید» یا «حاد» در این مورد در عربی بی معنی بود، شگفت آور نیست که ضیق حنین پیروز شده باشد. دانشمندانی که در رشته‌های دیگری به‌جز پزشکی بودند، فصل نخست بقراط را روشنگر مسائل خودشان دانستند. همانا در نوادر حنین می‌بینیم که بقراط خودش گفته معروف خود را چنان شرح و تعبیر کرده است که به‌طور کلی، قابل انطباق بر علم و دانش باشد: علم بسیار است و عمر کوتاه. لذا آن علم (عمر؟) اندکی را اخذ کنید که شما را به علمی که بسیار است، واصل خواهد کرد.

واژه عربی علم در اینجا مسلماً فقط به علم پزشکی راجع نیست. ابوالفرج [عبدالله] بن طیب عیسوی [متوفی ۴۳۵ ق.هـ.]، در تفسیر خود بر مقولات ارسطو، از جمله صفات لازم برای طلاب دانشهای ارسطویی، می‌گوید که اینان باید وقت طولانی برای این کار داشته باشند،

زیرا اگر بقراط زمان (موجود) برای آموختن طب جسمانی را بیش از حد کوتاه می‌دانست، پس بسی شایسته‌تر است که زمان (موجود) برای آموختن طب روحانی (یعنی فلسفه)<sup>۲</sup> را بسیار کوتاه بدانیم.

در ابتدای کتاب *Hermotimos* خود، لوکیانوس<sup>۳</sup> نیز، با اشاره به نظر بقراط در باره تحصیل بسی آسانتر پزشکی، از لزوم دوره‌ای بس طولانیتر برای تحصیل فلسفه دفاع کرده بود.<sup>۴</sup>

افکار مندرج در فصل نخست بقراط را قابل انطباق بر مسائل اخترشناسی نیز یافتند.

۱. در نسخه پاریس، جمله چنین است: ضیق یعنی أنه قليل المأذة (کذا؛ درست آن، الفذة است). چون حنین قبلاً Oxys را ضیق ترجمه کرده بود، می‌بایست از stenosis توضیحی صرف‌نظر کند.  
 ۲. برگ ۷ ب، نسخه قاهره: حکمة. مؤلف، تفسیری بر فصول نیز نوشت، ر. ک. ابن ابی اُصیعة، ج ۱، ص ۲۴۰ و ف. رُزنتال، *Ahmad b. al-Tayyib as - Sarakhsi*، ص ۱۲۶ (New Haven، ۱۹۴۳).  
 تهبیبی از این تفسیر راضی‌الدین الرّحبی (متوفی ۶۳۱ ق.هـ. / ۱۲۳۳ م. ر. ک. ابن ابی اُصیعة، ج ۲، ص ۱۹۵) فراهم کرد.

3. Lucian.

۴. ر. ک. Nachmanson، مقاله مذکور، ص ۹۵.

علی بن رضوان پزشک [متوفی ۵۴۳ ه.ق.]، به هنگام تفسیرِ فصول تمهیدی کتاب الأربعة (ج ۱، ص ۲) بظلمیوس، می‌گوید:

همان چیز را بقراط در اشاره به صناعتِ طب، آنگاه که می‌گوید «وقت تنگ است»، به ما می‌فهماند؛ زیرا منظور وی، آنچنانکه جالینوس توضیح داده، این است که نظر به اینکه عنصر به یک حال واحد ثابت می‌ماند، وقت ما بیش از حد تنگ است ...

اندکی پس از آن، ابن رضوان دوباره به فصل نخست اشاره می‌کند:

... بقراط گفته است که «تصمیم‌گیری دشوار است»، و منظورش از این، چنانکه جالینوس توضیح داده، قیاس بوده است که به وسیله آن، آدمی آنچه را لازم است استنتاج و استنباط می‌کند.<sup>۱</sup>

در مورد دانشمندان یهودی، کاملاً طبیعی بود که ایشان مطابقتی میان گفته بقراط و این نکته حاخام طرفون<sup>۲</sup> (مندرج در <اقوال پدران><sup>۳</sup> *Pirqê Ābôṭ*، ج ۲، ص ۱۵) بیابند: «روز کوتاه است و کار بسیار». این مطابقت را موشه بن عزرا<sup>۴</sup> [متوفی ۵۶۳ ه.ق.] در فصل هشتم کتاب المحاضرة<sup>۵</sup> و ابن عقیلین در کتاب طب النفوس خود<sup>۶</sup>، بیان کرده‌اند. بخش بزرگی از بحث در باره معنای فصل نخست بقراط، به تفسیرهای عدیدی که دانشمندان مسلمان و یهودی و عیسوی تحت حکومت اسلامی، بر فصول بقراط نوشتند، راه یافت. نوشته‌هایی که در دسترس ماست دو ویژگی برجسته را می‌نمایانند. اولاً، این نوشته‌ها، به جز یک استثنای درخور ذکر، کاملاً ملهم از، و مبتنی بر، تفسیر جالینوس است. ثانیاً هیچ کوششی به عمل نیامده است که از ترجمه حنین فراتر رفته، به متن اصلی یونانی رجوع کنند. البته، شاید این کار تقریباً محال می‌بود، ولی به کوچکترین اشاره‌ای هم بر نمی‌خوریم که ترجمه عربی موجود، نوعی تعبیر از منظور احتمالی بقراط

۱. نسخه خطی اسکوریال، شماره ۹۱۳ ar، برگ ۱۰ الف.

2. Rabbi Ṭarfōn.

3. *Sayings of the Fathers*.

4. Mōshē b. 'Ezrā.

۵. ر. ک. ترجمه عبری ب. هالپر با عنوان *Seper Shīrat Yisrā'el*، ص ۱۱۳ و بعد (لایپزیک، ۱۶۸۴).

۶. برگ ۱۲۳ ب، نسخه بادلیان، شماره 518 Hunt، ... شرحی بر فصول را نیز جزو آثار ابن عقیلین ذکر کرده‌اند (ر. ک. ابن ابی اُصیعة، ج ۲، ص ۲۱۳).

محسوب می‌شده است. البته، دشوار می‌توان توقع داشت که قضیه جور دیگری بوده باشد. هر کسی که در سده‌های سپسین اسلام می‌زیست، نمی‌توانست تصور کند که خود یا یکی از معاصرانش ممکن بود بیش از جالینوس از اندیشهٔ بقراط مطلع باشند و در واقع، هیچ‌کس چنین گمانی نمی‌کرد. همچنین شاید بعید نموده باشد که کس دیگری بتواند برای آن افکارِ یونانی، که حُنین بد تعبیر کرده بود، تعبیر بهتری بیابد. از این گذشته، احتمالِ اندکی می‌رفت که کسی، حتی یونانیدان، برای پدید آوردن چیزی بهتر از آنچه قبلاً انجام گرفته بود، مجهز و آماده باشد.

هدف مفسران عمدتاً این نبود که در یابند بقراط چه منظوری می‌داشته است (هر چند آنان عباراتی چون «منظورش این است»، «قصدهش این است» و غیره را بسیار به کار برده‌اند)؛ بلکه، به سنتِ دیرینه‌ای که مفسرانِ کتابِ مقدّس بهترین نمایندگان آن بودند، آنان می‌خواستند هر چه بیشتر معانی عمیقی از سخنان پدرِ پزشکی استنباط کنند. خودِ جالینوس، با گزارش دقیق خود از نظرات پیشینیان، راه را برای این کار گشوده بود، و مفسرانِ مسلمان همیشه چندین شیق تعبیر را در نظر می‌گرفتند و بررسی می‌کردند؛ برخی از آن شقوق را ردّ می‌کردند، برخی دیگر را ترجیح می‌دادند و گاهی چند شیق را ممکن و صحیح می‌شمردند. حتی عبداللطیف بغدادی، که تعبیر موحدی را می‌پسندید، نتوانست از امکانات پیشنهاد شدهٔ دیگر کاملاً چشم‌پوشد. مع‌ذلک، با وجود اتکای خود بر جالینوس و بر یکدیگر، مفسرانِ عرب‌زبان نشان داده‌اند که قطعاً پایبند بوده‌اند که دقیق بیاندیشند و ظاهراً میل داشته‌اند که تعبیری معتبر و پذیرفتنی از آن خود، به دست دهند. این کارِ آنان، از آن لحاظ جالبتر است که در برابر اعتبار و مرجعیتِ فائقهٔ جالینوس صورت گرفته است.

کهنترین «تفسیر» موجود، ظاهراً نوشتهٔ فشردهٔ علی بن زَین طبری (نیمهٔ اول سدهٔ سوم هجری قمری) است. چون این نوشته بسیار کوتاه است، نمی‌توان رابطهٔ روشنی میان آن و تفسیرِ جالینوس برقرار کرد. به‌زعم طبری،

گفته شده است که پزشک نمی‌بایست در خوردنِ داروها (به بیمار) مولع باشد، و

نمی‌بایست در قضایا شتاب کند، مگر پس از واری و تعمق، و به قول ابقراط حکیم  
[که ...]، نباید فریب تجربه را بخورد.<sup>۱</sup>

تفسیرهای کاملی بازمانده، بسی متأخرتر از تألیف علی بن ربیع است. عبداللطیف  
متذکر شده است که توانسته بود هیچ تفسیر نسبتاً مطولی از دوره اسلامی بیابد [و] تنها  
چیزی را هم که یافته، حواشی و تعلیقات بوده است. البته گفته عبداللطیف تصویر  
صحیحی از وضعیت نیست؛ مع ذلك، به ما چنین می‌فهماند که تفسیرهای مطول، به هر  
حال، عدداً چشمگیر نبود. در برخی از تفسیرهای متأخرتر، اشاراتی به محمد زکریای  
رازی (متوفی ۳۱۳ ه.ق. / ۹۲۵ م.) می‌یابیم. ابن ابی صادق [نیمه دوم سده پنجم  
هجری]، آشکارا با قدری هراس، به خواننده اطلاع می‌دهد که رازی دلیری کرده در  
چند مورد سخنی مخالف آرای جالینوس گفته است. ابن قف [متوفی ۶۸۵ ه.ق.] به  
«ایرادات رازی» بر جالینوس اشاره کرده می‌گوید که آن ایرادات را در تفسیر خود (ابن  
قف) به کار برده است. ظاهراً اینها منبع آن عبارات رازی نیز هستند که وی در تبصره‌های  
خود بر فصل نخست، نقل کرده است (از طریق ابن ابی صادق). رازی رساله الشکوک علی  
جالینوس را نوشت، که موجود است ولی هنوز به چاپ نرسیده است.\* در کتابنگاری آثار  
رازی، به قلم بیرونی، این رساله جزو آثار مربوط به فیزیک آمده است.<sup>۲</sup> رازی تلخیص  
فصول را نیز نوشت<sup>۳</sup>، که از میان رفته است. تا الشکوک علی جالینوس منتشر نشود، نمی‌توان

۱. فردوس الحکمة مذکور.

\* این کتاب به تحقیق و تصحیح دکتر مهدی محقق در «مجموعه اندیشه اسلامی» (ش ۱)، از سری انتشارات  
مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی مالزی، در  
۱۳۷۲ ش / ۱۴۱۳ ق، به چاپ رسیده است. (ویراستار)

۲. ر. ک. بیرونی، رساله، چاپ پول کراوس، ص ۱۳، شماره ۸۸ (پاریس، ۱۹۳۶ م.). ویرایشی از  
*Doubts Concerning Galen* بر اساس مواد باقی‌مانده از کراوس را س. پینس در:  
*Actes du VII<sup>e</sup> Congrès Intern. d'histoire des Sciences*, pp. 480 - 87 (Paris 1953)

آورده است.

۳. ر. ک. بیرونی، رساله، ص ۱۶، شماره ۱۱۲. ابن ابی أصیبه (چاپ مولر، ج ۱، ص ۳۲۰) در میان آثار  
رازی تصنیفی را به نام < کتاب در تفسیر جالینوس بر فصول بقراط > گنجانیده است که شاید «تلخیص» باشد.



گفت آیا یکی از این دو اثر یا شاید یکی دیگر از نوشته‌های رازی منبع منقولات بوده است، یا نه\* . مع ذلك، این نکته شایان ذکر است که خود ابن ابی صادق رساله‌ای با عنوان حلی شکوک الرازی علی کتب جالینوس<sup>۱</sup> نوشته است. در عنوان کتابی به قلم شخصی به نام ابوسهل سعید بن عبدالعزیز نیلی [متوفی ۴۲۰ ه. ق.] ذکری از تفسیری به قلم رازی یافت می‌شود:

تلخیص تفسیر بر فصول جالینوس، با ملاحظاتی برگرفته از تفسیری به قلم رازی<sup>۲</sup>.

باز هم کاملاً روشن نیست که این تفسیر چه بوده است؛ اگر همان تلخیص فصول به قلم رازی باشد، پس این تلخیص باید همراه با حواشی و تفسیر بوده باشد، و می‌بایست مفروضاً همان کتابی باشد که ابن ابی صادق (و ابن قُفّ) ذکر کرده‌اند. فعلاً چیزی بیش از این در باره تفسیرهای رازی بر فصلی نخست نمی‌توان گفت. این تفسیرها، نظر به شهرت آزاداندیشی رازی، ممکن است که بسیار جالب و آموزنده باشند.

ابن هندو، تبصره کوتاه معقولی در باره معنای فصلی نخست نوشته است که در کتاب الکلم الروحانیة [من الحكم اليونانیة] او مسطور است<sup>۳</sup>. به گمان وی هدفهایی که بقراط در نظر داشته اینهاست: لزوم نوشتن کتابهایی برای حصول تکامل تدریجی پزشکی؛ نیاز به قیاس علاوه بر تجربه (زیرا بیماریهایی با عوارض و نشانه‌های یکسان ممکن است مستلزم درمانهای مختلفی باشند)؛ تطبیف روش قیاس، و هوشیاری پزشک در مورد مراحل متغیر یک بیماری.

کهنترین تفسیرهای کاملی بازمانده در باره فصول، نوشته ابن ابی صادق است. این اثر

\* با مراجعه به متن مصحح الشکوک علی جالینوس، تردیدی نمی‌ماند که مأخذ اصلی منقولات ابن ابی صادق و سپس ابن قُفّ، نوشته‌های خود رازی بوده است. (ویراستار)

۱. ر. ک. ابن ابی أصیعة، چاپ مولر، ج ۲، ص ۲۳. کسان دیگری که در باره این موضوع قلم زدند ابن رضوان (همان کتاب، ص ۱۰۴)، ابوالقلاء بن زُهر (همان کتاب، ص ۶۶) و عبداللطیف بغدادی (همان کتاب، ص ۲۱۲) بودند.

۲. ر. ک. ابن ابی أصیعة، چاپ مولر، ج ۱، ص ۲۵۴.

۳. ر. ک. شماره ۱ مذکور در صفحه ۲۸۸. برای ترجمه‌ای از این عبارت، ر. ک. ف. رُزنتال، در *Das Fortleben der Antike im Islam*، ص ۲۵۴ و بعد (زوریخ - اشتوتگارت، ۱۹۶۵م).

را زیر نظر او در ۴۶۰ ه.ق. / ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ م. مطالعه می‌کردند و بنابراین، در آن سال یا پیش از آن، نوشته شده است.<sup>۱</sup> این تفسیر، مانند بیشتر این [گونه] تفسیرها، به دلیل نسخه‌های خطی عدیدی که از آنها محفوظ مانده، رواج داشته است. ترجمه زیر مبتنی بر نسخه خطی عربی شماره ۸۷۷ کتابخانه اسکوریال (برگهای ۴ الف - ۶ ب) و نسخه خطی لالیلی<sup>۲</sup>، استانبول، شماره ۱۶۳۲ (برگهای ۲ ب - ۵ ب) مورخ ۷۲۵ ه.ق. است:<sup>۳</sup>

می‌توان معانی کلمات این فصل را بر وجه اعمّ و با کلیت بیشتر تعبیر کرد یا بر وجه اخصّ بر صنعت<sup>۴</sup> پزشکی اطلاق نمود. غرض ابقراط این معنای اخیر است. مع ذلک، اگر این فصل بر وجه کلی تعبیر شود، بر [وجه] جزئی نیز قابل اطلاق است. تعبیر کلی آن این است که عمر آدمی - یعنی مدت بقای جان در تن - در برابر دیگر صنایع نظری کوتاه است، زیرا عمر آدمی فی‌نفسه منقطع می‌شود ولی صنایع نظری الی غیرنهایه پیش می‌رود. آشکار است که چیزی نامتناهی با چیزی متناهی برابر نیست و با امتداد و بسط با آن، کمکی به آن نمی‌نماید... همچنین آشکار است که مدت عمر یک نفر، برای استنباط قوانین گوناگون همه صنایع نظری کافی نیست، مگر اینکه کسی آنچه پیشینانش استنباط کرده‌اند تحصیل کند و سپس آنچه خودش می‌آموزد به آن [میراث علمی] بیافزاید...

و اما منظور ابقراط از «ضیق الوقت»، «وقت تنگ» تعلّم است، زیرا آدمی در طول زندگی خود گرفتار اموری اضطراری است که میان او و تعلّم حایل می‌شود و ازینرو، وقت تعلّم تنگ می‌شود.

و اما «دشواری دآوری [قضاء]» - یعنی قیاس - بدین سبب است که صنعت قیاس به خودی خود سخت و دشوار است. دیگر اینکه دشواری تحصیل همه علوم و صنایع نظری، از راه قیاس، [بر کسی] پوشیده نیست.

و اما «خطر در تجربه»، همانا تجربه دو گونه است: یکی [کاربرد] قوانین کلی معلوم در مشاهده جزئیات؛ هر کس به این گونه تجربه نیاز دارد و در آن خطری نیست. دیگری آزمایش و امتحان چیزی بی اینکه قیاس بدان راهبر شود، و چیزی که

۱. ر.ک. ابن ابی اُصیعة، چاپ مولر، ج ۲، ص ۲۲.

2. Laleli.

۳. نسخه خطی دیگری از این کتاب در کتابخانه چستربینی در دUBLIN است (شماره ۳۸۰۲).

۴. برای تعریف اسلامی «صناعة»، ر.ک. دنباله این مقاله.

از اصل و قانونی برنیاید. آشکار است که بدین گونه تجربه اعتماد و ثقه‌ای نیست و ازینرو، همچنانکه استقرا بر آن دلالت می‌کند، خطرناک است. [مثلاً] اگر کسی که قوانین علم کلام را نداند [و] به علم توحید پردازد، احتمال ضلال و زلّت او بیش از این است که به راه صواب و راست رود؛ یا کسی که قوانین نحو [عربی] را نداند و در کلام خود اعراب به کار برد، موارد خطای او در اعراب بیش از موارد درست خواهد بود، و کسی که از [دریافت] قوانین پزشکی در مانده باشد و آنگاه شروع به درمان بیماران کند، بیشتر افساد خواهد کرد تا اصلاح. تجربه منظور ابقراط همین است و لاغیر.

غرض ابقراط از تصدیق کتاب خود به این فصل آن است که مردم را به آموزش علوم به طور کلی، بر انگیزد و دشواری تحصیل آنها را روشن سازد. گویی می‌خواهد بگوید: عمر آدمی کوتاه یعنی فی‌نفسه پایانپذیر است و صناعات<sup>۱</sup> نظری، طویل یعنی بی‌پایان و نامحدود است... [و] آن وقتی از مدت عمر که کسی بتواند صرف تحصیل آنها کند اندک و تنگ است. وانگهی، راه بردن به آنها یا از طریق قیاس است، که سخت و دشوار است، یا از طریق تجربه، که متضمن خطا و اشتباه است. پس اگر این صنایع بدین کیفیت و پزشکی یکی از آن صنایع باشد؛ شایسته است که شخص همه همت خود را صرف تحصیل آن کند و برای اینکه به قدر نیاز خود از آن [علوم] بهره گیرد نباید اتکال به تن‌آسایی و نرمی نماید.

جنبه اخصی که جالینوس برای تفسیر این کلمات منظور داشته، فقط شایسته صنعت پزشکی است. در مقایسه با درازای صنعت، عمر آدمی کوتاه است و صنعت، به عقیده جالینوس، طویل. زیرا وقت کاربرد جزئیات صنعت پزشکی اندک و تنگ است، چون که عنصری که این صنعت در آن به کار می‌رود، به ذات خود [در اثر عواملی] از خارج، سیال و حل‌شونده است و آسان دگرگون می‌شود. ازینرو، نیاز به مطالعه علوم بسیار داریم. و اما «ضیق وقت» یعنی وقت به کار بردن تدابیر درمانی مناسب، کم و تنگ است. زیرا بدن هر لحظه دگرگون می‌شود. «خطر تجربه» ناشی از «شرف» موضوع است، زیرا اشتباه در آن سبب هلاکت می‌شود. موضوعهای صناعات دیگر چنین نیست زیرا خطر [اشتباه] در آنها، هرگونه که روی دهد، زیانمند نیست.

و اما «دشواری داوری»، اصحاب قیاس [دگماتیستها] از آن، قیاس را می‌فهمند، که سخت و دشوار و سختیاب است؛ بدین سان اختلاف [ایشان] در باره آن با وجود

گذشت ایام، باقی مانده است. اصحاب تجربه [تجربه گرایان] آن را داوری در باره سود و زیانی می‌دانند که از پس انواع درمانها حاصل می‌شود. [مثلاً] در مورد کسی که تب دارد، نخست او را فصد می‌کنند، دوم با دارو «استفراغ» می‌کند [= او را با دارو تنقیه می‌کنند] و ثالثاً، تدبیر دگرگونسازی مزاج او می‌کنند. پس داوری در باره اینکه زیان و سود متعاقب این انواع درمان از کدام نوع حاصل شده، دشوار و سخت است.

ابقراط این کتاب را به این فصل مصدّر کرده تا توجه کند چرا آن را به شکل فصول پرداخته است. چون پزشکی از حیث طول و دشواری تحصیل آنچنان است که وی وصف کرده، به طریق اولی آدمی نمی‌تواند جز با تألیف کتابها به شکل فصول، در عمر کوتاه خود این صناعت را تحصیل کند؛ زیرا فصول، به سبب کوتاهی لفظ، معنی را کوتاهتر بیان می‌کنند، و فهم و حفظ و آموزش آنها آسانتر است.

محمد زکریای رازی در چند جای این تفسیر، با جالینوس خلاف کرده است. وی گمان نموده که طولانی بودن مدتی که برای وقوف بر یکایک اجزای صناعت پزشکی لازم است، برای توضیح طول این صناعت کافی است. ضیق وقت معنایی در این کلام ندارد، زیرا، چنانکه مشهود است، منجر به از دست رفتن جزئیات پزشکی می‌شود. رازی فراموش کرده است که اگر تنگی وقتی نبود که به سبب متحلل بودن تن آدمی، جزئیاتی از این صناعت باید در آن وقت تنگ به عمل آید، بخشهای این صناعت به شاخه‌هایی منشعب نمی‌شد که برای وقوف بر یکایک آنها، به مدت درازی نیاز هست. لذا می‌توان گفت که چون یک شخص واحد نمی‌تواند بر همه جزئیات صناعت پزشکی احاطه یابد، رواست که این صناعت بر عهده اشخاص بسیاری افتد، چنانکه [مثلاً] یکی پزشک، دیگری جراح و دیگری چشم‌پزشک یا رگزن (فاصد) یا شکسته‌بند شوند و بدین سان جملگی، بخشهای صناعت را در خود جمع آورند. رازی همچنین گمان می‌کرد که منظور ابقراط از تنگی وقت، وقتی است که پزشک به عیادت [بیمار] می‌پردازد. در ارتباط با این موضوع، پزشک برای اینکه از راه قیاس (و نه به وسیله تجربه) به آنچه لازم دارد پی ببرد، نیازمند به اندیشیدن و تأمل است. استفاده از تجربه جایز نیست مگر اینکه وقوف بر [درمان صحیح] از راه قیاس برای پزشک دشوار باشد و هر گاه که بداند تجربه زیانی از پی ندارد، مگر به «تلاخ» [؟]. همچنین رازی فراموش کرده که آنچه جالینوس در باره وقت اشتغال به جزئیات پزشکی گفته است، شامل این موضوع نیز می‌شود. اگر تن آدمی هر لحظه دگرگون نمی‌شد، پزشک به وقت طولی نیازمند نبود که در طی آن، رأی و فکر خود را، به منظور مشورت، تغییر دهد. رازی گمان کرده است که، وقتی خطا یا

تفسیری از پزشک سر زند، این مطالب می‌تواند عذری برای او فراهم آورد؛ لذا این معانی را در صدر کتاب آورده است.<sup>۱</sup>

برخی از متقدمان گمان برده‌اند که سبب تصدیق این کتاب به این فصل، یا این بوده است که [ابقرات] علاقه‌مندان به این علم را از آن منصرف کند، یا اینکه بفهماند این علم [همه] حدس یا تخمین است [و] این گمان بسیار بعید است، زیرا شایسته نیست کسی که به تدوین علمی می‌آغازد، آن را مصدر به چیزی کند که علاقه‌مندان به آن را از آن منصرف سازد، یا بگوید که آن علم، [همه] حدس و تخمین است. از این گذشته، می‌داند که قوانین پزشکی همه مسلم و استدلالی است. آنچه وی [ابقرات] پس از این کلمات می‌گوید دلالت بر صحت این موضوع دارد: «تو نمی‌بایست [به این] اقتصار کنی.» برخی گمان می‌کنند که منظور ابقرات [از فصل نخست] آزمایش همت متعلمان است. این گمان به حقیقت نزدیکتر است ولی حقیقت نیست، زیرا کتابهایی که حاوی قوانین این صنعت است با امثال این مطالب آغاز نمی‌یابد؛ این گونه مطالب شفاهاً به دانشجو گفته می‌شود. و اما گفته او که «تو نمی‌بایست [به این] اقتصار کنی»، یعنی حال که این صنعت بدین صورت است، شاید که پزشک؛ وقتی بیمار بر قول او کار نمی‌کند، به درستی درمان خود اقتصار نماید....

تفسیری که یوسف بن احمد بن حسدائی میان سالهای ۵۱۶ ه.ق. / ۱۱۲۲ م. و ۵۱۹ ه.ق. / ۱۱۲۵ م. در مصر روزگار فاطمیان بر فصول نوشت<sup>۲</sup>، باقی نمانده است. از تفسیری هم که شخصی دمشقی به نام عمر بن علی بن بدوخ [؟] (متوفی در حدود ۵۷۶ ه.ق. / ۱۱۸۰ م.) به صورت «أرجوزه» تصنیف کرده بود، اطلاعی نداریم<sup>۳</sup>. اما ا. بارسلا و ه. ا. هُف<sup>۴</sup>، تفسیر دانشمند بزرگ یهودی، ابن میمون (متوفی ۵۹۵ ه.ق. / ۱۱۹۸ م.) بر فصل نخست را به صورت ترجمه انگلیسی منتشر کرده‌اند<sup>۵</sup>. خود ابن میمون، تفسیرهای خود بر فصل نخست را مفصلتر از تفسیرهایش بر بقیه اثر بقرات وصف کرده است. در تفسیر فصل نخست، ابن میمون از تصور خود در باره وظیفه مفسر هم

۱. ابن قُفّ می‌گوید که این عبارات از رازی است.

۲. ر. ک. ابن أبی أُصیعة، ج ۲، ص ۵۱. ۳. همان کتاب، ص ۱۵۷.

4. Bar - Sela and H. E. Hoff.

5. In *Bull. of the hist. of med.* vol. XXXVII (1963), pp. 347 - 354.

صرف نظر کرده است، زیرا چنانکه می‌گوید، در اینجا کاری به ایضاح نیت بقراط ندارد و فقط می‌خواهد برخی اطلاعات اضافی ارزشمند به ما بدهد.<sup>۱</sup> در واقع، ابن میمون هیچ‌یک از تفسیرهای جالینوس بر فصل نخست را نیاورده است، گرچه در جایهای دیگری از تفسیر خود، چنانکه می‌گوید، برای نمودن جهت و مسیر کلی توضیحات جالینوس، به تفسیر وی استناد کرده است. در نتیجه، چند صفحه‌ای که در باره فصل نخست نوشته است، از لحاظ عدم اتکای بر جالینوس بسیار جالب است، و این استقلال تفسیری وی، آن چند صفحه را از دیگر مطالبی که در مقاله حاضر عرضه کرده‌ایم، به نفع وی ممتاز می‌سازد. ابن میمون قطعه طویلی از فارابی نقل کرده است (ولی نمی‌گوید از کدام کتاب فارابی است؛ و این قطعه در میان آثار انتشار یافته فارابی یافت نمی‌شود). بدین مضمون که برای مقاصد آموزشی، پزشکی را می‌توان به هفت بخش تقسیم کرد که تجربه عملی و آشنایی با فلان یا فلان بیمار را هم باید به آنها افزود. ابن میمون بحث خود را با نقل مطلبی از تفسیر برطیمادس جالینوس، به پایان برده است که مربوط به تفسیری که پ. کراوس و ر. والتسر چاپ کرده‌اند، نیست بلکه مربوط به تفسیر بر مضامین طبّی آثار افلاطون است؛ مع ذلك، مطلب منقول مزبور در میان قطعاتی که در جایی دیگر محفوظ است، وجود ندارد.<sup>۲</sup> در استطراد طولانی دیگری، ابن میمون کوشیده است که «خطر تجربه» را با نظریه پردازی در باره نحوه عمل داروها در تن آدمی، توضیح دهد. و ختاماً، ابن میمون توصیه کرده است که پزشک توجه کند که بیمار در محیط مناسب گذاشته و رژیم غذایی مناسب به او داده شود. نکته‌های او در باره بخشهای دیگر فصل نخست، کوتاه ولی اصیل و عملی است. در مورد دو جمله معروف نخست، ابن میمون تا

۱. ر. ک. ویرایش و ترجمه م. شتاینشایدنر از مقدمه ابن میمون بر < شرح فصول >، در ZDMG، سال ۴۸ (۱۸۹۴م)، ص ۲۲۲، ۲۲۳ و بعد.

2. cf. H.O. Schroeder and P. Kahle, *Galen in Platonis Timaeum Commentarii fragmenta XXXVII f.* (Berlin - Leipzig 1934. *Corpus Medicorum Graecorum, suppl.*, vol. I).

حدّی ساده اندیشانه وارد بحثی در بارهٔ ارتباط این دو جمله می‌شود [و] می‌گوید که این دو جمله نمی‌تواند بدین معنی باشد که عمر در ارتباط با طول پزشکی، کوتاه است، بلکه برای پرهیز از تکرار، کوتاهی عمر باید راجع به یک چیز باشد، و طول پزشکی به چیزی دیگر. به‌طور کلی، تفسیرهای ابن میمون بر فصلِ نخست شاهدِ دیگری بر استقلال فکری کمیاب و وسعت دانشِ اوست.

در مورد نسلِ بلافاصله پس از ابن میمون، فقط از طریق یک اشارهٔ کتابشناختی است که اطلاعی در بارهٔ تفسیرِ ناتمامِ دانشمندِ سامری، صَدَقَه (متوفی پس از ۵۶۳۱.ق.) / (۱۲۳۳.م.)، بر فصول بقرات داریم<sup>۱</sup>. تفسیر عبداللطیف بغدادی نامدار را هم نداریم، که شخصاً ابن میمون را می‌شناخت و خود، به‌نحوی دیگر، در رهیافتش به این موضوع، اصالتی کمتر از ابن میمون نداشت. به‌عقیدهٔ عبداللطیف، فصلِ نخست، هُندار منسجمی در بارهٔ دامهای تجربه‌گرایی است، و اجزای این فصل را بهتر از همه در این راستا می‌توان توضیح داد. فقط در پایانِ تفسیر، عبداللطیف، ظاهراً استقلال و شهامتِ خود را از دست داده در پاراگرافِ نهایی امکانِ دو تعبیر از مقصدِ فصل را پذیرفته است، یعنی آن دو تعبیری که خودِ جالینوس (مؤلفات، چاپ کون<sup>۲</sup>، ج ۱۷، ۲، ص ۳۵۲) بیش از تعبیرهای دیگر پسندیده و قویاً تأیید کرده است. استقلال فکری وی، که به‌نظر ما، هنر ویژه‌ای از تألیف او را تشکیل می‌دهد ظاهراً اثرِ معکوس بر جماعت مسلمانان کرد، یعنی مانع از رواج این کتاب شد، چنانکه، تا جایی که می‌دانیم، فقط یکی دو نسخهٔ خطی از آن تا به حال باقی مانده است. عبداللطیف چنین می‌گوید:<sup>۳</sup>

(بقرات)، اطلاعات کلی و ضمناً سودمندی در ابتدای کتاب خود آورده است. یتّ او از درج این فصل این بوده است که ما را از عیوب و نقایص شیوة اصحابِ تجربه در

۱. ر. ۵. ابن ابی أصیمة، ج ۲، ص ۲۳۳.

2. Kühn.

۳. نسخهٔ خطی کوپرولو، شماره ۸۸۵، برگهای ۶ الف - ۷ الف. بنا بر فهرستِ G. Vajda از نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، نسخهٔ ar. 2870 حاوی این اثر در برگهای ۱۲۸ - ۱۷۲ است.

صناعتِ [پزشکی] و خلّو شیوهٔ اصحابِ قیاس از این عیوب آگاه کند. وی همچنین قصد داشته ما را بیآگاهاند که این کتاب خود را بر مذهبِ اصحابِ قیاس پرداخته است. بدین سان، وی گفتهٔ خود را چنین پرداخته [؟] که شامل ردّی بر اصحابِ تجربه، دفاعی از اصحابِ قیاس، توضیحی در بارهٔ روش تعلیم در این کتاب، و مدخلی حاوی دستورهای سودمند برای همهٔ امور اجرایی باشد، و عذری بیاورد که چرا روشِ جانا افتادهٔ اصحابِ تجربه را به سود این روش رها کرده است.

«عمر کوتاه است»: یعنی زمانی که در طی آن، کسی بتواند دانش پزشکی [موجود] را تحصیل کند، در ارتباط با طولِ صناعتِ پزشکی، کوتاه است. گویی ابقراط می‌خواهد بگوید: اگر، نظر به تمام دانش پزشکی، بخواهیم برای تحصیل آن سستی بر تجربه باشیم، ناچار می‌شویم از راه تجربه، همهٔ جزئیاتِ همهٔ حالاتِ بیماری و تندرستی و همهٔ جزئیاتِ همهٔ داروها و خوراکیها (چه مفرد چه مرکب چه «مقترنه») را در همهٔ اوضاع و احوالِ ممکن بررسی کنیم. عمر (آدمی) به این کار کفاف نمی‌دهد و برای این کار بیش از حد کوتاه است. در واقع، این کار حتی در مورد یک بیماری یا داروی واحد هم دشوار است.

«صناعتِ طویل است»: اشاره‌اش به صناعتِ پزشکی است، و منظورش از «طول»، شمارِ بزرگِ جزئیاتِ آن است، که به وسیلهٔ تجربه فقط در مدتِ مدیدی می‌توان آنها را آموخت و آزمود. پس اگر عمر کوتاه و ناکافی ولی صناعتِ طویل و مستلزم مدتِ مدیدی برای آزمودن جزئیاتِ آن باشد، به این نتیجه می‌رسیم که از طریق روشهای تجربی، پزشکی را نمی‌توان شناخت، یا اینکه می‌توان آنرا فقط بدو ناقص شناخت. «صناعت» به عادت می‌گفته می‌شود که شخص به ترتیب خاصی در جهت هدفی در آن مداومت کند. صناعتِ «طویل» آن است که جزئیاتِ بسیار داشته باشد یا صنعتی که فقط در مدتِ مدیدی به شکل عادت در آید.

«وقت تنگ است»: منظور ابقراط از «وقت» زمان بیماری، و از «تنگی» کوتاهی آن است، و اینکه بیماری، یعنی در حقیقت تن (آدمی)، به یک حال نمی‌ماند بلکه سریع‌الاستحاله است و، جدای از تغییرات ناشی از علل خارجی، به خودی خود نیز به آسانی تغییر می‌یابد. بدین سان، برای پزشک به دو علت دشوار است که به وسیلهٔ تجربه، آنچه را که در تجربهٔ او مؤثر است، بیازماید. یکی اینکه مدتِ بیماری کوتاه و لذا برای انواعِ گوناگونِ آزمون تجربی، بیش از حد تنگ است؛ دیگری اینکه یک بیماری را به سببِ تغییرِ مداوم و درجه به درجهٔ آن، فقط به دشواری می‌توان به‌اتکای بر تجربه درمان کرد. لذا ممکن است که عمل و تأثیر طبیعت در مورد فلان بیماری، در



جهت مخالف تأثیری باشد که ما از درمان یا از داروی تجویز شده انتظار داریم، و چون تأثیر دارو منوط به تأثیر طبیعت است، ما باید بالتَّبَع آنرا تطبیق دهیم. یا اینکه ممکن است حالتی مخالف این پیش آید. یا اینکه ممکن است بیماری، اندک‌اندک افزون بر توان دارو شدت یافته و لذا بی‌اثر شده باشد؛ یا اینکه ممکن است اندک‌اندک کاهش یافته باشد و لذا ممکن است دارو به نسبتی که زاید بر مقدار لازم باشد، زیان برساند. به‌طور کلی، فقط وقتی می‌توانیم بر تجربه اتکا کنیم که در چیزهای بسیاری که از هر جهت یا از بیشتر جهات از لحاظ حالتِ واحدی با یکدیگر وفق داشته باشند، عمل واحدی تکرار شود. پی بردن به این موضوع دشوار است. در نتیجه، داوروی در بارهٔ بیماری از روی آنچه به تجربه بر بیمار دیگری آزموده شده است، بدون استفاده از قیاس در بارهٔ عوامل مخصوص مؤثر در بیمارِ دومی، اشتباه یا خطرناک است.

«تجربه حَظَر است»: یعنی «عَظَر» است، یعنی اینکه شخصی بدون بصیرت و یقین، کاری را پیش گیرد. این واژه حَظَر فقط در مورد چیز شریف و خطیری به کار می‌رود که شخصی بدان مبادرت می‌کند بی‌اینکه مطمئن باشد فایده‌ای برای مقصود او خواهد داشت. تن آدمی چیز شریفی است و لذا مبادرت به درمان آن از روی تجربه و بی‌اینکه از نتایج نیک و بد آن مطمئن باشیم، خطرناک است. پزشک بیمار را به قصد شفا، علاج می‌کند و نه به قصد تجربه. آزمایش تجربی، مشاهدهٔ مکرر چیزی به‌وسیلهٔ حواس است تا اطمینان یابیم اثر فاعلی یا مفعولی آن اساساً و ماهیتاً بدان تعلق دارد و تصادفاً پدید نمی‌آید. شخص تجربه‌گر متعلم است. می‌خواهم بدانم اگر ما همیشه در حال تجربه کردن باشیم، پس کی می‌توانیم بیماران را شفا دهیم؟

«تصمیمگیری دشوار است»: منظورش از تصمیمگیری، داوروی بر مبنای نتایج قیاسی است. «دشواری» در اینجا بدیهی است. شروط حاکم بر قیاس بسیار است. در نظر گرفتن همهٔ آنها لازم است و آنجا که موادِ دائم‌التغیر در میان باشد، ندانمکاری در این مورد بی‌شک منجر به اشتباهاتی خواهد شد. گویی ابقراط می‌خواهد بگوید: اگر بپذیریم که تصمیمگیری و داوروی از طریق قیاس با مقدمهٔ کلی، به سبب شروط بسیار لاحق بدان، دشوار است، پس نظری شما در بارهٔ تصمیمگیری به‌روش اصحاب تجربه چیست، که بدون یک (عامل) کلی موحد، از امری جزئی به امر جزئی دیگری می‌روند؟ استدلال ابقراط را می‌توان به عبارتی دیگر چنین بیان کرد: تجربه‌گرایی خطرناک است، و تصمیمگیری در ارتباط با آن، بدون استفاده از قیاس، دشوار. منظورش از «دشواری» یا گندی فرایند تصمیمگیری و دشواری وصول بدان

است، یا این واقعیت که فرایند تصمیمگیری جای بسیار برای تعارض و اختلاف نظر و فقط اندکی جا برای اصابت نظر می‌گذارد.

به گمان برخی، این پایان فصل و به گمان برخی دیگر، نیمه نخست آن است. به هر تقدیر، از آغاز کتاب تا اینجا ما وصفی از پزشک داریم حاکی از اینکه او چگونه باید رفتار کند و پندی است به وی که چگونه عمل کند. آنچه بعداً تا جمله «و آنکه ...» می‌آید پندی است به بیمار که چگونه رفتار کند. پزشکی صنعتی است به گونه‌ای فعال، و لذا مستلزم چیزی است که به گونه‌ای مفعول و گیرنده باشد. بنابراین، ابقراط نخست وصفی از پزشک کرده می‌گوید که پزشک برای اینکه بتواند عمل (اثر) صحیح را پدید آورد، چگونه باید رفتار کند. پس از این، وصفی از (عنصر) مفعول (فعلپذیر) یعنی بیمار کرده می‌گوید بیمار، برای اینکه پذیرنده عملی فاعل باشد و از آن تماماً بهره‌مند شود، چگونه باید رفتار نماید. گویی می‌خواهد بگوید: پزشک، در هر کاری که باید بکند، بایستی دارای بصیرت باشد. باید [مفهوم] هر تغییر را درک کند، و باید بتواند مقایسه (قیاس) را اعمال نماید. از سوی دیگر، بیمار بایستی پذیرای همه دستوره‌های پزشک باشد و هر چه او تجویز می‌کند مطیعانه بپذیرد.

توضیحاتی در باره مقصود از این مدخل به جز مقصودی که ما بیان کردیم، پیش نهاده شده است. این دو توضیح از همه پذیرفتنی‌ترین گفته شده است که مقصود (ابقرات) این بوده است که توضیح دهد چرا این‌گونه روش آموزش، یعنی روش فصولی، را به کار برده است، چون که بیان جامع ولی کوتاه آنچه وی در خاطر داشت، برای کسانی که می‌خواستند صنعت طویلی را در عمری کوتاه بیاموزند، از روشهای دیگر سودمندتر بود... دیگر اینکه گفته شده که منظور ابقراط بیان سودمندی تألیف کتب بوده است، ازینرو که کوتاهی عمر و درازی صنعت شاید مبتدیان در این صنعت را از نیل به پایان آن باز دارد. مع ذلك، اگر شخص اولی هر آنچه را می‌داند در کتابی برای شخص دوم بیان کند و این دانش برای کسی که بعداً بیاید در مدت زمان کوتاهی قابل حصول گردد، ممکن است که شخص اخیر آنچه را که خود در می‌یابد، به آن دانش بیافزاید، و آنگاه این فرایند ادامه یابد تا اینکه آن صنعت کامل شود. گویی ابقراط می‌خواهد بگوید: این مقدار دانش را من حاصل کرده‌ام و این شمار از قواعد آن را من بیقین می‌دانم؛ هر که می‌خواهد، آن را از سر بگیرد و هر چه را ممکن است بیاموزد به آن بیافزاید، تا دانش (عمل پزشکی؟) رشد کند و صنعت کامل گردد.

در سدهٔ هفتم هجری قمری / سیزدهم میلادی، ابن نفیس قُرشی (متوفی ۶۸۷ ه.ق.) / (۱۲۸۸ م.) شرحی نوشت که مظهر کامل حال و هوای معنوی روزگارِ خود و سده‌های سپسین دانشپژوهیِ اسلامی است. ملاحظات او کوتاه و ترکیبی از عناصرِ عملیِ سودمند و فضل‌فروشی است. ابن نفیس، تعریفاتِ خشک را بیشتر می‌پسندد و در ملاحظاتِ او بی‌تصمیمیِ کلی در برابرِ سستیِ غنی و معتبر، مشهود است. با وجودِ مقامِ رفیعِ خود در دانش، ابن نفیس آنچه را که قبلاً به کرات گفته شده است با بی‌یقیدی تکرار می‌کند:<sup>۱</sup>

عمرِ مدّتِ زندگانی است. ما در بسیاری از کتابهای خود استدلال کرده‌ایم که عمرِ متناهی است. ولی ما هرگز به برهانی یقینی در بارهٔ محدودیت و کوتاهی عمر بر نخورده‌ایم، اما به حکمِ استقرا، عمر آدمی بیشتر ۶۰ تا ۷۰ سال است و بندرت به ۱۲۰ سال می‌رسد.

صناعت، ملکه‌ای نفسانی است که به وسیلهٔ آن، شخص می‌تواند بر سبیلِ ارادهٔ خود برخی موضوعات را در جهتِ فلان مقصود (غرض) به کار برد؛ این ملکه از بصیرت ناشی می‌شود، البته تا جایی که در ارتباط با آن عادت، بصیرت ممکن باشد. منظورش از «الصناعة»، پزشکی است، زیرا آل تعریف در اینجا فقط بر چیز معین و معهودی («العهد») می‌تواند دلالت کند. پزشکی «طولانی» است، زیرا مسائلی آن به حسبِ تنوع و اختلافِ تغییراتِ بدنهای ما، تغییر می‌کند، و به ضرورتِ تحلیل و جذبِ غذا در تن، این مسائل هر لحظه به شکل جدیدی در می‌آیند. این موضوع موجب تغییراتِ کمی و کیفی می‌شود. درازی و کوتاهی هم به مفهومِ نسبی («بالإضافة») به کار می‌روند و هم به طور مطلق، چنانکه می‌گوییم زمانِ دراز است. مُراد در اینجا همین است، زیرا عمرِ فی‌نفسه کوتاه و پزشکی فی‌نفسه طویل است. بنابراین، لازم می‌آید که هر یک از این دو به نسبتِ دیگری، چنین باشد.

۱. ترجمهٔ ما مبتنی بر نسخه‌های اسکوریال، شمارهٔ ۷۲۹ (در فهرستِ رنو)، برگهای ۱ ب - ۳ الف و ایصوفیه، شمارهٔ ۳۵۵۴، برگهای ۳۵ ب - ۳۶ ب است. بخش مربوط به فصلِ نخست در نسخهٔ خطی مجهول المؤلف اسکوریال، شمارهٔ ۸۷۸ (فهرستِ رنو)، برگهای ۳ ب - ۵ ب، عمدتاً سخنانِ ابن نفیس را تکرار می‌کند، با برخی مطالبِ فرعی از خودِ مؤلف ناشناس. وی همچنین می‌گوید که از ابن ابی صادق و ابن قُفّ استفاده کرده است. از ابن قُفّ آشکارا اشاره به عمر طبیعیِ ۱۲۰ سال و اشاره به درازیِ عمرِ رجالِ توادت را برگرفته است.

۲. ابن قُفّ «العهد» عربی را توسعاً به معنی «المعهد السابق» به کار برده است. در بارهٔ «عهد» در برابرِ «جنس»، ر.ک. مثلاً تفسیرِ قرآنِ یضادی، سورهٔ ۱۰۷ / ۱.

گفته شده است که مُراد این است که عمر به نسبتِ صناعت کوتاه ولی صناعت، فی نفسها طویل است. این ظاهرِ کلامِ جالینوس است، و فایدهٔ آنچه ما (در اینجا) ذکر کردیم بیشتر است.

مُرادِ ابقراط از وقت، زمانی است که انسان می‌تواند صرفِ اشتغال به صناعت کند. وی زمان مزبور را به سببِ فرطِ کوتاهی آن، به «وقت» تعبیر کرده است. (دیگر اینکه) گفته شده است که مُراد او، زمانی است که تن (آدمی) می‌تواند به (یک) حالِ خود بماند. اگر مُرادِ دلالت بر طولِ صناعت باشد، عقیدهٔ اخیرِ موجه است.

«خطر تجربه» ازینرو است که تنهای ما، با وجودِ شرفشان، سخت فسادپذیرند. «تجربه»، آزمایشِ فعلی (اثری) است که بر تن وارد می‌شود، یا به قصدِ واریسی آنچه قیاس بر آن دلالت می‌کند (مثلاً، در موردی که قیاس دلالت بر «سردی» دارویی کند، و ما بخواهیم این مطلب را تحقیق کنیم) یا به قصدِ دیگری، که [در این صورت] خطر شدیدتر است.

و اما «دشواری قضاء» («قضاء»، در اینجا به معنی حُکم و داوری است)، گفته شده است که مُرادِ ابقراط داوری در بارهٔ [حالی] بیمار است که آیا بیمار تندرست خواهد شد یا از میان خواهد رفت. نیز گفته شده است که مُرادش حکم به موجبِ تجربه است. قولِ دیگر اینکه مرادش از «قضاء» قیاس است، و قیاس را ازینرو به «قضاء» تعبیر کرده است که قیاسِ مستلزمِ قضاء، به موجبِ آن است. غرض در اینجا اشاره به دشواریِ تحصیلِ این صناعت است، زیرا اکتسابِ کاملِ آن فقط از راهِ خطرناکی تجربه و راهِ دشوارِ قیاس است.

[بحث در بارهٔ ارتباطِ بخش دوم فصل با بخش اولِ آن.]

... اگر گفته شود که عادت و رسم بر این است که در آغاز کتاب، صناعتِ [مربوطه] را بستایند و [دانشجویان را] به آن راغب سازند، و سخنِ ابقراط منافی آن است، برخی پاسخ داده‌اند که مرادِ ابقراط منصرفِ ساختنِ [دانشپژوهان] از آموزش پزشکی بوده است. این [تعبیر] زشت است. همچنین گفته شده است، بلکه [مراد او] آوردنِ عذری برای تصنیفِ کتابها بوده است، چرا که عمرِ آدمی برای ابداعِ صنعتِ طویل کفاف نمی‌دهد، یا بلکه آوردنِ عذری برای تصنیفِ این کتاب به شکلِ فصول، تا تحصیلِ [موضوع] آسانتر باشد. یا مرادش این بوده که برای پزشک، در صورتی که خطا کند، عذری بیاورد. یا اینکه مرادش تحریضِ متعلمان یا آزمودنی همتِ دانشپژوهان بوده است. همهٔ این تعبیرها نیک است.

یکی از معاصران ابن نفیس، ابوالفرج بن قُفّ مسحی [مذکور] بود که در کودکی، به راهنمایی ابن ابی اَصْبِیْعَةَ، با تصنیفات بنیادی پزشکی، از جمله فصول بقراط، آشنا شده بود. تفسیر طولانی او، الأُصول فی شرح الفصول، از حیث کیفیت بسیار شبیه به تفسیر ابن نفیس ولی از آن بسیار مفصّلتر است، و چنین می‌نماید که ابن قُفّ، در برابر اطلاعاتی که جالینوس به دست می‌دهد و وی مدام آنها را می‌سنجد و گاهی رد می‌کند، بیشتر مایل به جدل است. ابن قُفّ، از رازی و ابن ابی صادق نام برده است. ممکن است که وی اثر رازی را فقط از طریق [اشارات] ابن ابی صادق شناخته باشد (ر. ک. یادداشت شماره ۱، صفحه ۲۹۲). تفسیر ابن قُفّ از فصل اول به‌طور سیستماتیک به‌حسب چهارده موضوع مرتب شده است. به عقیده او، بخش دوم فصلِ نخست را باید یک فصلِ مستقل دانست. نخستین موضوعی که ابن قُفّ مورد بحث قرار می‌دهد، دلایل گوناگونی است که برای کاربرد فصلِ نخست به‌عنوان گونه‌ای مقدمه بر همه کتاب، پیش نهاده شده است. این دلایل نه‌تاست. مؤلف، بی‌داوری و سنجش این امکان را رد کرده که مقصود بقراط شاید این بوده است که دانشجویان احتمالی را منصرف سازد، یا عذری برای عدم حداقت پزشکی بیاورد («رازی می‌گوید: مراد او در اینجا این است که وقتی پزشک از درمان [فلان بیمار] در می‌ماند، عذر ساده‌ای برای پزشک بیاورد. این گفته [رازی] قابل مناقشه است...»)، یا به نیاز پزشک به حدس و فرض (به اصطلاح جالینوس، Stochastikon)، که ابن قُفّ آن را اجتناب‌ناپذیر می‌داند، اشاره کند، یا توضیح دهد که

۱. از نسخه‌های خطی عدیده موجود، من از نسخه استانبول، بنی جامی، شماره ۹۱۹، برگهای ۱ ب - ۵ ب، استفاده کردم... - یکی دیگر از معاصران ابن نفیس و ابن قُفّ، روحانی بزرگ Bar Hebraeus (ابن عبری؛ ۱۲۲۵/۲۶ - ۱۲۸۶ م.)، را صاحب تفسیری عربی بر فصول ذکر کرده‌اند؛ ر. ک.

Baumstark, *Geschichte der Syrischen Litteratur*, 318, no. 4 (Bonn 1922),

که به S. Assemani (در: *Bibliotheca Orientalis*, II, Romae 1721, p. 270.) ارجاع می‌دهد. اطلاعات کتابشناختی به فهرست آثار ابن عبری به گزارش پسرش، برصوما Barṣawmā، باز می‌گردد. لذا، هیچ دلیلی وجود ندارد که مانند هرچ W. Pertsch ...، شک نمایم که ابن عبری مصنف چنان تفسیری بوده است یا نه. هرچ گمان کرده که ابوالفرج بن عبری با ابوالفرج بن قُفّ اشتباه شده است...

چرا پزشکان اشتباهاتی می‌کنند، یا از اینکه کتاب را به شکل فصول نوشته است، پوزش بطلبید (روشی که وی، مع‌ذلک، در تحریر کتاب تَقْدِیْمَةُ الْمُتَعَرِّفَةِ و در جای دیگر به کار برده است). ابن قُفَّ این نظرات را در بارهٔ ایضاح مُرَادِ فِصْلِ مَقْبُولِ دَانِسْتِه است: اعتذار از تصنیفِ کتب به طور کلی؛ اعتذار از عدم جامعیتِ این کتاب؛ یا تشویق دانشجویانِ احتمالی، یا آزمایشِ همتِ والای آنان.

موضوع دوم مربوط به شکوک در بارهٔ ارزش صناعت پزشکی و مربوط به پاسخهایی است که برای رفع آنها داده شده است. این موضوع جالبی است ولی ربطی به تعبیر فصلی نخست ندارد. همین بیربطی در مورد موضوع سوم هم دیده می‌شود، که در بارهٔ طول عمر آدمی است. مؤلف طول عمر طبیعی آدمی را، که ۱۲۰ سال از طول عمر غیر طبیعی، که بیشتر میان ۶۰ تا ۷۰ سال است، جدا می‌داند. مسألهٔ عمر دراز برخی رجالِ تورات را، که همیشه مابۀ تشویش دانشمندانِ مسلمان بوده است، چنین توضیح می‌دهد:

چندین توضیح در بارهٔ عمرهای دراز برخی اشخاص که ذکرشان در آثار تاریخی آمده و کتاب آسمانی هم آن عمرهای دراز را تأیید کرده، داده شده است. منجمان گفته‌اند که طالعه‌های آسمانی در آن روزگار مستلزم چنین عمرهای درازی بوده است. پزشکان گفته‌اند که مردم در آن روزگار سالها و ماهها را کوتاهتر از سال و ماه می‌شمارده‌اند. مؤرخان مذهبی گفته‌اند که در آن روزگار، جهان در آغاز [تاریخ] خود بود و نوع انسان فراوان نبود؛ بنابراین، خداوند عمرهای درازتری به افراد داد، تا شمار مردم افزون شود و نوع انسان به اتمام خود برسد. حقیقت این است.

... موضوع پنجم بحث در بارهٔ این است که چرا عمر آدمی ناگزیر متناهی است. موضوع ششم مربوط به دلایلی است در ردّ این نظر که عمر به نسبت صناعت کوتاه است. بلکه می‌بایست پذیرفت که عمر فی‌نفسه کوتاه است.

موضوع هفتم ابن قُفَّ معنای «صناعت» است. وی «صناعت» را با همان الفاظی که ابن نفیس به کار برده، تعریف کرده است و سپس این تفسیر را افزوده است:

به این معنی، همهٔ علوم صناعت است. در حقیقت، شاید مناسبتر این باشد که لفظ «علم» را برای این رشته از دانش به کار ببریم تا لفظ «صناعت» را، زیرا این [صناعت]

چیزی کلی و عمومی است. به عقیده [اصحاب] رشته دیگری، واژه «علم» در مورد تحصیل کلیات (قضایای کلیه) و «معرفة» در مورد تحصیل جزئیات (قضایای جزئیه) به کار می‌رود. مع ذلک، ممکن است که ابقراط واژه «صناعت» را توسعاً برای پزشکی به کار برده باشد. یا اینکه ممکن است این اصطلاح در روزگاران قدیم برای پزشکی رایج می‌بوده و ابقراط، به سبب اشتها بر آن لفظ، آن را کما فی السابق به کار برده باشد. یا اینکه می‌توان استدلال نمود که پیش از روزگار ابقراط، و شاید هنوز در زمان او، این رشته دانش فاقد مقتضیات می‌بوده و نیاز به تکمیل و تریب می‌داشته است، و بنابراین، ابقراط آن را شایسته لفظ «علم» ندانست.

موضوع هشتم، بحث در باره سه معنای حرف تعریف «أل» است (جنسی، کیفی استعداد خصایص افراد)، و عهدی، با ذکر اینکه مراد بقراط از «الصناعة» همین مفهوم عهدی [معهود] بوده است). چنانکه در موضوع نهم توضیح داده شده است، طول هر صنعت منوط به این واقعیت است که هر علمی، و از جمله پزشکی، موضوع و اصول و مسائلی دارد، و، در مورد پزشکی، این مسائل نامتناهی و مستلزم تخصص در پزشکی جسمانی، جراحی و چشم پزشکی است، و نیز مستلزم معرفت عمیقی بر نوسانات تن آدمی در ارتباط با بیماری و تندرستی و خوراک. مبحث دهم مربوط به توضیحات جالینوس است که در آغاز شرح خود می‌گوید طول صنعت ناشی از نیاز به اتکای بر تجربه و قیاس است. ابن قفّ استدلال می‌کند که این گفته جالینوس نه طول صنعت که دشواری آن را بیان می‌کند. در مبحث یازدهم، تنگی وقت بررسی شده است. به گمان ابن قفّ، نمی‌توان به حسب عقیده جالینوس، تنگی وقت را ناشی از این مطلب دانست که احوال صحت و مرض پیوسته در تغییر است و [بدین سان] زمانی را که پزشک برای درمان در اختیار دارد، کوتاه می‌کند. ابن قفّ نظر مثبتی در باره ادعای ابن ابی صادق اظهار کرده است که تنگی وقت مربوط به وقت لازم برای آموزش است.

در مبحث دوازدهم، تجربه چنین تعریف شده است: «نتیجه گیریهای خرد از طریق احساس توأم با قیاس» به نحوی که بتوان، مثلاً خاصیت اسهال سقمونیا را اثبات کرد. مبحث سیزدهم در باره «خطر تجربه» است. جالینوس این خطر را ناشی از شرف موضوع

پزشکی - یعنی تن آدمی - دانسته بود، که در آنجا خطاها را نمی‌شود معکوس [جبران] کرد. به عقیده ابن قُفَّ، در این مبحث باید سه مطلب را در نظر گرفت. اولاً، به سبب اختلافها و حالات متغیّر ابدانِ آدمیان، اعمالِ هر گونه دانش حاصل از تجربه به وسیلهٔ پزشک ناممکن و بسیار خطرناک می‌گردد. ثانیاً، ممکن است که تصادف نقشی در تعیین تجربی میزان تأثیر فلان مقدار خوراکِ دوا یا غذا بازی کند. ثالثاً، افرادِ آدمی و احوال آنها از حیث شمار، نامحدودند. تجربه گر نمی‌تواند از مقداری قیاس بی‌نیاز باشد. اصحابِ قیاس می‌خواهند پیش از اینکه چیزی را به کار برند، مطمئن شوند؛ اصحابِ تجربه باید، پیش از اینکه چیزی را به کار برند، نخست از بابت تأثیر آن، احساس اطمینان کنند. به‌طور کلی، معرفت بر هر چیز نامتناهی از راه تجربه ناممکن است. ابن قُفَّ مسألهٔ «دشواری تصمیم‌گیری» را برای مبحث چهاردهم، و آخر، خود برگزیده است. می‌گوید که نظر او مبتنی بر توضیح جالینوس است. اصحابِ قیاس به دشواری قیاس فکر می‌کنند، ولی اصحابِ تجربه به دشواری داوری در بارهٔ این می‌اندیشند که کدام بخشِ درمان مسؤولِ مضرت یا منفعتی است که به بیمار رسیده است؛ مثلاً، در مورد شخصی که تب دارد، نخست او را فصد می‌کنند، سپس چیزی برای تغییر «خِلط» او و در پایان چیزی برای تلیین بُراز او، به وی می‌دهند.

\* \* \*

رسم تفسیرنویسی بر فصول به اینجا پایان نیافت، بلکه با همان بسامد، در سده‌های سپسین ادامه یافت. کارل بروکلیمان این آثار را ذکر کرده است: تفسیرهای احمد بن محمد کیلانی و ابراهیم کُشی در سدهٔ هشتم هجری قمری / چهاردهم میلادی، و در سدهٔ نهم هجری قمری / پانزدهم میلادی، تکنگاری [برهان‌الدین] نفیس بن عَوْض کرمانی [متوفی ۸۴۱ ه. ق.] در بارهٔ برخی از بیماریهای مذکور در فصول (البته، شاید نفیس بن عَوْض اندک توجهی به فصل نخست کرده باشد یا هیچ توجهی به آن نکرده



باشد)'.<sup>۱</sup> من به این کتابها مراجعه نکردم. کاملاً ممکن است که این تصنیفات، نکات جالبی را به میان آورند و حاوی اطلاعاتی باشند که ما آنها را در تصنیفات پیشین نیافته باشیم. آثار مؤلفان متأخر غالباً بسیار آموزنده است و ممکن است که گاهی محتوی بر نکات بدیع و اصیلی باشد؛ مع ذلك، احتمالاً کمک چندانی به بررسی ما نخواهد کرد. آنچه ما در اینجا عرضه کردیم می‌تواند نمونه خوبی از کاری باشد که در باره گفته مشهور بقراط انجام گرفته است؛ همچنین شاهد بسیار خوبی است از نحوه و شیوه استفاده دانشمندان و پزشکان دوره اسلامی از میراث جالینوسی خود. هیچ‌کس واقعاً جرأت نکرد آن میراث را به هدر دهد یا کنار بگذارد؛ [برعکس،] کوششهای دایمی می‌کردند که آن را سودمندتر سازند و با ارزشهای معنوی رایج در دوره‌های گوناگون، هماهنگ نمایند.



۱. ر.ک. GAL، تکملة ۲، ص ۲۹۹ و تعلیقات شماره ۲، صفحه ۲۸۸ و شماره ۳، صفحه ۲۹۹ این مقاله. تألیف ابراهیم گنسی (؟) در نسخه خطی لیدن، شماره ar. 58Gol، نیز وجود دارد. در باره نفیس، نیز ر.ک.

Beeston, A.F.L., *Rev. Inst. d. manuscrits arabes* 4(1958), p. 345ff.

در باره ترجمه فارسی فصول به قلم Père Ange de St. Joseph (متوفی ۱۶۹۷ م.)، ر.ک. المشرق، سال نهم (۱۹۰۶ م.)، ص ۸۳۵.



پروفیسر شہناز گل خان  
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ  
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ